

ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ليس لابن آدم حق في سوى هذه اخصال ميت مراد من الاستحقاق در غیر اینست
 چیزها و حساب کرده نمیشود و در آخرت بران از جهت احتیاج و افتقار در زندگانی بدان میت یکسکه خاکی که سگوست
 تواند کرد و روی بر قدر کفایت و ثوب یوایی به عورت و جامه که بپوشد بدان عورت خود را و جلف آنچه بکسر جسم و بکون
 لام تان سلبه خشک بی نان خورش و بفتح جیم نیز روایت کرده اند جمع جلفه بمعنی نان پاره خشک که بدان دفع گرسنگی
 کند و الماء و آب که بدان تاب تشنگی بنشانند رواه الترمذی ۱۰۷۰ و عن سهل بن سعد صحابی انصاری است آخ

من مات من الصحابة في المدينة قال جابر بن عبد الله قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني اذا
 انا علمتة راه نهای مرابکاره که چون بکنم آن کار را اجنبی الله و اجنبی الناس دوست دارد و مرا خدای تعالی
 و دوست دارند مرا آدمیان قال گفت آنحضرت در بیان آن عمل که درخواست از هر فی الدنیا سبک الله نفس
 کن و فخواه دنیا را در غیبت مکن در روی نادوست دارد و ترا خدای تعالی فی الصراح زهد ناخواهانی خلاف رغبت
 و از هر فیما عند الناس سبک الناس و رغبت مکن در آنچه نزد مردم است نادوست دارند ترا مردم رفاه الترمذی

۱۰۰۰ عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام
 علی حصیر خواب کرد و بر بوی با نقام و قدر اثر نهی سبده پس بر خاست و تحقیق تاثیر کرده بود بوی او در تن مبارک او
 و نقش گرفته بدان فقال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان نلبس لك و فعل اگر می فرمودی ما را که
 بگسترانیم برای تو فرشهای نرم و بسیار نرم برای تو و جوه تموم آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو
 برین حصیر خشک فقال بانی و اللدنیای پس فرمود آنحضرت چهار میکنم دنیا را و اما والدنیا الا اگر اکب و نسیم من دنیا
 مگر مانند سواری که استنظل تحت شجرة ساجست زیر درختی و هم سواره بکیتا و ثم راح و ترکها پست رفت و گذشت آن
 درخت را و تخصیص سوار چسبت قلت مدت کنت در عت ذاب است چه معلوم است که بیشتر است چه چند توان است
 و نیز درین اشارت است به بعد مقصد و اهتمام بقطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بجزئی دیگر که مانع آید از آن

رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۱۹۰ و عن ابی امامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال فرمود و غبط اولیای من عند
 رشک برده شده ترین دوستان من نزد من کمون خفیف احوال مسلمانان است سبک بار گشت و حاد و تخفیف ذرات
 پشت مرکب و خفیف احوال و ظلیل المال و العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراح ظلیل احوال خفیف الظم و خط
 من الصلوة خداوند نصیب عظیم از نماز از اکثر آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر وارد آید
 کثیر الصلوة و وافر حضور خواهد بود و کور و ایشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کنند برای آن کنند که نماز و عبادت
 مولی تعالی حضور خوانند و چنانکه فرمود حسن عبادت را به نیک کرد و تمام کمال کرد این مومن پشتش پروردگار
 خود را و اطاعتی السرة اطاعتی که در پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا نزار و بیرون نمیشود

و با مردم احتلاط نمی کنند و هم در خلوت بیادست مولی تعالی مشغول است و کان غاصضاتی الناس الا یشار الیه بالان
 و هست آن مومن گنایم در مردم اشارت کرده نمی شود و بسوی او بانگشتان یعنی مشهوره انگشت تمامی خلق نیست
 و کان رزقه کفایا نصیر علی ذلک و هست روزی او بقدر باحتیاج پس صبر و قناعت کرد و بران ثم تقدید به سپهر نقده
 کرد آنحضرت بانگشتان دست مبارک خود چنانکه در اینم نقده کنند یکی بعد از دیگری و بدو آشتن طائر و از برای بعد از
 دیگری نیز نقده گویند و گفته اند که مراد از آن سر انگشتان است بر یکدیگر بقصد تعجب و تقدیل فقال پس گفت آنحضرت
 عجلت بینه شتاب کرده شد مرگ وی و زود برده شد ازین عالم زود بر فتنه و آشوب بحوار قدس یا مراد آن است
 که اینچنین پس زود و آسان جان میدید بهجت قلت تعلق بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت منوت
 مرگ و تجزیه و تکفین است چنانکه منوت معیشت او در حیات نیز کم بوده قلت بویسکم اند زمان گریه کننده بر مرگ
 وی قل ترا که است میراث وی که گذشته چون رزق وی بر قدر کفایت بود آنچه از پس وی مانده باشد چه

خواهد بود رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۲۰۰ و عمت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی زین
 العابدین لعلی بینه ذهاب عرض کرد و وظاهر هر دید ساخت برین پروردگار من که بگردانند برای من بطهارت که را اطلال و طهارت
 اطلع جایی روان شدن آب فراخ که در وی سنگ زنیای باریک باشد و مراد اطلال اگر داندین بطهارت که بر گردن آن او
 است بطلا یا گردانیدن سنگ زنیای اطلال و این ظاهر تر است چنانکه در روایت دیگر آمده که کوی های که را اطلال سازد یعنی
 گفت اگر خواهی برای تو بطهارت که را اطلال سازم نقلت الا باریک پس گفته نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من
 بطهارت که را اطلال سازی و لکن اشبع بویا و اجوع بویا و لیکن سیر میخورم بیک روز و گرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت قلت
 الیک و ذکر تک پس چون گرسنه مانم زاری و نیاز مندی کنم بسوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا شبعت حمدتک
 و شکر تک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم روزی سیر در زاری گرسنه باشم
 تا فضیلت مقام صبر و شکر هر دو در با هم و این تعلیم و تنبیه است است را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه
 فقر افضل است از غنا رواه احمد و الترمذی ۲۱۰ و عن عبد الله بن محسن بحسب مسم و سکون حا و فتح صا و الترمذی

صحابی است سعد و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصبح
 مشکو آسانی سر بر یک صبح کرد او شاد در حالی که این است در سرب خود و سرب بفتح سین و کسروی و سکون را بر دو
 روایت آمده در روایت کسرا قوی است بفتح معنی طریق و وجه کسینه و کسیر طریق و حال و قلب نفس و این معنی است
 مناسب مقام است حاصل آنکه هر که صبح برخاسته امین و فارغ بال و بی تشویش و سرب بفتح سین یعنی خانه در زیر زمین مثل
 خانه های وحوش نیز آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل سوراخ موش و روبا و
 اقتاده از آفات زمانه امین است معانی فی حبه عافیت کرده شد و تدرستی داده شد در بدن خودش و مشوره

قوت یوم و زوداوست موت یکروز کما خیرت له الدنیا پس گوید که در آورده شد و جمع کرد و پند برای او دنیا بخر افرا
 بجوانب و طهارت خود یعنی گوید دنیا تمام نزد اوست و جز آن غیر جمع جز نور معنی جانب و طرف مثل مصفوف و مصفا
 و جمهور و جامه بر و راه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۰۲۲۰ و عن المقدم بن معد یکرب کبیر اصحابی است
 نزول کرد و محض را قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما ملا آدمی و عاهه شرا من لطن برنگرد
 آدمی او ندی را بدتر از شکم یعنی شکم بدترین آوند است که پر کرده شود از پر کردن وی شکر با و بد بسیار می خیزد که
 نتوان گفت بحسب این آدم اکلمات یقین صلیه پس است آدم زاده را قتمه چند که راست و برپا دارند استخوان
 پشت او را فان کان لامحاله پس اگر هست آدمی که لبسته بر میکند شکم را و قناعت نمیکند باونی قوت قنکث
 طعام و ثلث شراب و ثلث نفس پس باید که سه حصه سازد شکم را یک حصه جامی طعام و یک حصه جامی آب و یک حصه
 برای دم زدن تا نفس تنگ نشود و و هلاک نگردد و راه الترمذی و ابن ماجه ۰۲۳۰ و عن ابن عمر ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم سمع رجلا یسبح الله و یصلی و یحج و یصوم و یزکی نفسه و یزکی عیاله و یزکی عیالته
 آروغ فقال قصه بفتح هزه من جبارک پس گفت آنحضرت باز آری از آروغ خود مقصود منی از سپر خوردن است
 که باعث آروغ زدن گردد و و لسه افروزه فان اطول الناس جو عایوم القیمه اطولهم شعبانی الذی یزیر که در از تر
 مردم از روی گرسنگی روز قیامت در از ترین ایشان است از روی سبزی در دنیا یعنی هر که در دنیا سیرت زود بخرد
 گرسنه تر و راه فی شرح استه و روی الترمذی نحو ۰۲۴۰ و عن کعب بن عیاض کبیر تخفیف تخمانیه و ضا و حبه
 صحابی معد و در شانین و ویت کرده از وی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 یقول ان لكل امة فتنه بدستی که مر مر است را فتنه و استخوان و آرزایش از جانب حق است و فتنه استی المال
 و آرزایش است من مال است یعنی ایشان را حق غنی میگردد و اموال میدهد تا بیازد باید که بر حد استقامت می مانند
 یانه و راه الترمذی ۰۲۵۰ و عن انس عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال سجا بویان آدم یوم القیمه کانه
 بنج آورده میشود آدمی را در روز قیامت گوید که بره ایست و ضعف و حقارت و بنج اولادش مثل عقود
 از اولاد مغز بومعه و ذال مجر مفتوحین حیم در آخر عرب به جمعه بزبان کبیر فوقف من یری الله پس استاده
 کرده میشود پیش خدای تعالی فیقول له پس یگوید حق عزوجل اعطیتک و خولتک و ائمت علیک این است
 عبارت نزدیک هم اندر معنی اعطیتک و آدم ترا یعنی اموال و اشیا و خولتک یعنی داوم ترا خادم و داده و غلام
 فی الصراح تخویل دادن و ملک گردانیدن چیزی را ایقال خوله الشی اعطاه ایاه و فی القاموس الخول محرکة الخب
 و او ترا خدای تعالی از نعمتها و غلامان و ولهان و جز آن از عوایش و ائمت علیک و انعام کردم بر تو این شاکل
 همه را پس میگوید حق سبحانه بنده را که این نعمتها بتو و آدم ترا صنعت پس چه کار کردی و چگونه شکر آن گذاردی

فیقول رب جمعت پس میگویی ای پروردگار من هیچ کردم مال را و فرقه و افزون گردانیدم آنرا بسواداگر کسی
و بازرگانی تشبیه نامی کردن مال و افزون ساختن آن و ترکته اکثر ماکان و گذاشته ام آن مال را در دنیا بیشتر
از آنچه می باشد فارجه یعنی آنک به کله پس بازرگوان و بفرست مرا در دنیا بیا رم ترا آن مال را همه فیقول پس
میگوید پروردگار ارئی ما قدمت بنامرا آنچه پیش فرستاده در حیات خود از مال الا آن آن مال نهاد و در دنیا

فانکه ندارد و ممکن نباشد باز فرستادن فیقول پس میگویی آدمی رب جمعت و فرقه و ترکته اکثر ماکان فارجه یعنی آنک
به کله پس چون چیزی پیش فرستاده است شرمند می شود و جوابی مطابق سوال نمی یابد همان کلمه را بازمیگوید
چنانکه عادت گناهکاران و سهوتانست که عذر صحیح ندارند پیشان هستند فاذا عبد لم یقدم خیرا پس ظاهر میشود
و می بنده است که پیش فرستاده است نیکی را و خیر یعنی مال کثیر نیز باید فهمی به الی انار پس گذرانیده میشود
و حکم کرده میشود او را بسوی آتش و فرخ رواه الترمذی و ضعف روایت کرد این حدیث را ترمذی و نسبت

بضعف کرده زیرا که در اسناد او ضعفی هست ۳۶۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه

وآله و سلم ان اول ما یسال العبد یوم القیمه من انعمت به برستی که اول پرسیده شدن بنده روز قیامت از نعمت
ان قال له انیت گفته میشود مرا و الم نفع جسمک آیا درست نکردی من ترا و زوک من المار البار و سیراب
نکردی من ترا از آب سرد زیرا که آب سرد در تندرستی نعمتی عظیم است یکی از بزرگان با مریدی خود گفت ای پسر سرد
سخن آب را زیرا که آب سرد بیرون می آرد و شکر را اندرون دل از والد خود یاد دارم که چون آب سردی خورد از خود
می رفت و زمانی می بایست تا بحال خود بیاید چون بحال خود می آمدی گفت سبحان الله این چیست و چه جوهر است

و چیزی از عالم ذوق و توحید میگفت که چگونه رحمة الله علیه رواه الترمذی ۲۴۰ و عن ابن مسعود عن النبی

صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تزول قدما ابن آدم یوم القیمه و زبیر و پاهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده
میدارند او را در بارگاه خداوندی حتی کیسالی عن جنس ما آنکه پرسیده میشود از پنج حالت عن عمره فیما افتاه پرسیده
از عمر وی که در چه کار بسر برد و عن شباب فیما ابلار و پرسیده میشود از جوانی و س که در چه چیز کند گردانید آنرا گو یا جوانی
لباسی نوست که رفته رفته کند میگردد و عن مال من این کسب و پرسیده میشود از مال وی که از کجا گرد آورد و بهر ساند
و فیما انفق و در چه چیز صرف کرد و ما ذم عمل فیما عمل و پرسیده میشود که چه کار کرد در چیزی که دانست یعنی به عملی که خواند

عمل کرد و یا نه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۳۱۰ الفصل الثالث و عن ابی ذر ان رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم قال له روایت است از ابی ذر که آنحضرت گفت مرا و آنک است بخیر من امر و لا اسوء تو
بترت از مجرم از عرب عجم را امر گویند باعتبار آنکه سرخی و سپیدی غالب است بر رنگ ایشان و عرب را اسود خوانند
باعتبار غلبه سبزی و سیاهی بر ایشان فرمود تو از هیچ کس بهترتره هیچ وجه الا ان بفضل تقوی مگر آنکه زیاده آنی بران

بترت از مجرم

چو پیرنگاری یعنی فضیلت ضعیفی به تقوی مست و عمل صالح نسبت به تقوی و عمل صالح سبب فضیلت بود چنانکه فرمود
 وی سبحانه ان اگر کم عند الله تفکر و راه احمد ۲۰۰ موعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما زهد عبد فی الدنیا
 الا نبت الله اکمه فی قلبه فی رغبتی لک و هیچ بنده در دنیا ترک نداد آن را مگر آنکه رویانید خدای تعالی درش حقاقت
 اختیار اول وی و نطق به اسانه و گویا گردن نیست بجلت زبان او را و بصره عیب دنیا دار ما و دوار ما و دنیا گرداننده
 او را چنانچه باید بعین ایقین عیب و تیار او در دنیا را که چه علتها و گرفتارها دار و دوا ی آنرا که سیه حیل و سبب آزاد فر
 توان کرد و علاج نمود اگر چه در اول عیب دنیا و در دوا ی او را دانسته است که زهد اختیار کرده و لیکن بصفا و نور است
 که از زهد در دل پیدا آید حقیقت حال چنانکه باید بکشوف گردد و اگر در اول کار شدنی و فرجی از آن داشته باشد در آخر مطلق
 از آن پاک و بر آید چنانکه فرمود و آخره منها سالما الی دار السلام باین آیه و او را حق تعالی از دنیا سلامت بسوی اسلام
 یعنی بهشت تلویح است بآنکه حقیقت سلامت تمام و کمال در دار آخرت است و همیشه در روشی را پسندند که چو حال

دارید گفت خیر و سلامت است انشاء الله اگر در شست و د آیم و راه البیهقی فی شعب الایمان ۲۰۰ موعنه ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم قال قد اطلع من اخلص الله قلبه للایمان تحقیق رستگاری یافت کسیکه ساده و بی آمیزش گردانید
 خدای تعالی دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از آمیزش نفاق و جعل قلبه سلیم و گردانید دل او را سالم
 از جمیع ذمائم و آفات و خالی از ذکر ماسوامی خود و لسانه صا و قوا گردانید زبان او را راست گو و فتنه مطمئنه و گردانید
 نفس او را رام و مطیع فرمان حق و خلیقه مستقیمه و گردانید خلقت و طبیعت او را راست بی میل و زینج بجانب باطل و او را
 و نفس لطیف و کج رفتاری و جعل اذنه مستقیمه و گردانید گوش او را شنوا که سخن حق بشنود و عینه ناظره و گردانید چشم او را بینا
 که آیات صنع پروردگار را بیند فاما الاذن ففتح اما گوش بجهت رسانیدن او کلمه حق را بدل مشابهت بفتح دارد و کلمه بفتح
 و کسر آن و سکون سیم و بفتح قاف و کسر سیم آنچه نهاده میشود در زبان بطرف و ریخته میشود و روی روغن کسرا بمانند آن
 وی افتد در ظرف همچنین سیم در آید سخن حق از راه گوش بدل و اما العین منتهه لما یومی القلب اما چشم پس قرار دهنده
 و ثابت دارند است مرغیزی را که نگاه میدارد دل آن چیز را و دمای او میگردد و یاد دمای گردانند آن چیز دل را و در می آید
 در آن و نظر باین دو معنی القلب امر فوم و منصوب خوانده اند و حاصل آنکه از راه چشم نیز در دل چیز دمای در آید و قرار می یابد

و ثابت می ماند در آن چنانکه از راه گوش بعد از آن حاصل هر دو حکم را بیان کرد و بقولی خود و قد اطلع من جعل قلبه و اعصاب
 و تحقیق و رستگاری یافت کسیکه گردانید خدای تعالی دل او را یا گردانید او دل خود را و اعی یعنی حافظ و نگاه دارند حق

رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۲۰۰ موعنه عفت بن عامر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا را است الله
 عز وجل لعطی العبد من الدنیا علی معاصیه ما یحب چون بر نبی خدای تعالی را که میدهند در دنیا یا وجود گنا یا با و یا
 بدل گنا یا با او که میکند آنچه دوست میدارد و بنده فاما هو استدر ارج پس نسبت آن دادن مگر استدر ارج و مگر الهی تمهید

و استدرج در لغت پدید پایید و کنی او استدرج حق تعالی بنده را آنست که هرگاه معصیت کند بنده بدید او را نعمتی نلود
تا زود بگذارد او را و صفت دیگر تا بنده گمان برد که این لطفی ست از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار
از معصیت نکند و مغرور گردد تا گمان بگیرد او را بعباد یکا یک پس گوید درجه بدرجه او را می برد بجانب عذاب ثم

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را که در معنی استدرج ورود یافته است فلما استوا
ما ذکره و ابس هرگاه که فراموش کردند کافران چیز را که تذکیر کرده شدند بدان چیز قمیما علیهم ابواب کل شیئی کشا ویم
بر ایشان درهای هر چیز از نعمتهای دنیا حتی اذ افروجا با او تو انا آنکه چون خوشحال شدند چیزی که داده شدند از نعم
اغذنا هم نعتی که تقیم ایشان را فاذا هم یلبسون پس ناگاه ایشان سحر و ناسید اند و ابلاس معنی سحر و ناسیدی ایدان

ابلیس از دست روانه احمد ۰۰ و عن ابی امامه ان رجلا من اهل الصدقة اهل صفة جماعه بودند از فقر و غریبای صحابه
که در صفة مسجدی بودند و صفة مسجد موضعی بود از مسجد شریف که منطل بود یعنی سایه دار سبقت پوشیده و اصل آن
مسجدی بود که در آن هنگام که قبله بیت المقدس بود از آن ساخته بودند چون قبله جهت کعبه شد آن موضع را هم بر آن
حالت گذاشتند و این جماعه در آن جا ساکن می بودند مقدار متعاد و شتادتن و گاهی کمتر میشدند و گاهی بیشتر میشدند

نه منزل بودند مال و نه ولد در مقام زهد و توکل نشسته و ریاضت و مجاهده و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بوده اقتباس انوار می نمودند و ایشان را اصیاف الله میخواندند اصیاف
صحابه خدمت ایشان میکردند و وقت میرسانیدند و بنازل خود بهمانی می بردند و چندی در حوزه عنایت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بوده از خانه آنحضرت طعام می خوردند و گاهی باعث ظهور معجزه آنحضرت در کثیر طعام
می گشتند چنانکه یک کاسه شیر همه کفایت میکرد و احادیث درین باب بسیارست و آنحضرت مامور بود که با ایشان

نشیند و با ایشان باشد پس بارها حضور شریف خود ایشان را مشرف می ساخت و میگفت که من یکی از شما ام و بشمار
ایشان که در آخرت شما با من بشید و با من بهشت درآئید و ابوهریره از ایشان است بیست هلاخوش باش
کان محبوب جائز و بدرویشان و سکینان سدی هست و اسناد و انتساب طائفه صوفیه درین طریق از ایشان
اگر چه اشتقاق لفظ صوفیه از صفة کلاف است اما بمعنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابو امامه روایت
میکنند که مردی از اهل صفة توفی و ترک دنیا را مرد و گذشت یک دنیا که از جای بهم رسیده بود و از پس دست ماند

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کینه این دنیا را در نمی ست بر چه به پشت و پهلوی مال و
تکلیف است یعنی قول وی سبحانه فتکوی بها جا بهم و جنوبهم و ظهورهم قال گفت ابو امامه ثم توفی آخر پسر مردی
از اهل صفة ترک دنیا را پس گذشت و دنیا را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
گفتان این دو دنیا را و داغ اند اگر چه در گرد آورده و نگاه داشتن یک دنیا را و دو دنیا را برای وقت حاجت

در شرع گناهی نیست بلکه اگر کنی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع کنی است که ازان حق زکوة او نکند و لیکن
 شان اهل زهد و تارکان دنیا که همه را گذشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقرا کرده بر در فقر و توکل نشسته اند و
 منتظر دموع و دخول در درگاه قرب مولی قعاب گشته اند و دیگر است گویا این تشدید و توجیح بر کذب عوی فتنه و
 تخریب است و لهذا راوی گفت مردی از اصحاب صنف مرد گفت مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صنف بود که
 موسوم بسم فقر و زهد و صحبت ایشان شنیدن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دیار است اگر چه کما
 بر دیگران آسان است رواه احمد و ابی یحیی فی شعب الایمان ۶۰ و عن معاویه انه دخل علی خاله ابی ہاشم بن عقیل
 احوال وی در فصل ثانی گذشت یعوده معاویه بر خال خود که ابو ہاشم بن عقیل است در آمد تا عیادت کند وی را فکی ابوبکر
 پس بگریست ابو ہاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه یا میکیک یا خال چه چیز در گریه آورد ترا ای خال من
 او بی چیزیک آیا در وی در قلق و اضطراب دارد ترا و شاز بفتح شین معجمه و سکون همزه و زامی در آخر در اصل معنی جای در است
 که سنگ بسیار دارد آمده و معنی قلق و اضطراب بیشتر آید شتر یعنی با سکون شین و کسر همزه از اشارت معنی اطلاق یعنی در قلق
 و اضطراب انداختن ام حرس علی الدنیا یا در قلق و اضطراب دارد حرس بر دنیا و زیادتی مالی در آن خود هیچ یکی نیست پس
 میر است بنحو آنچه میخواستی قال کلا گفت ابو ہاشم چنین نیست که تو گفتی نه در دوام نه حرس و لکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم عند الینا عند الم آخذیه و لیکن قلق و اضطراب من از است که آنحضرت عمد کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد
 ما را یعنی اصحاب را که نگر فتم من و عمل بکرم بان نصیحت حسن ادای عبارت این مرد میبند که در الینا صیغه جماعت آورد
 گفت که وصیت کرد و غیر همه را مخصوص من و توف ساخت و عمل نکردن و قبول وصیت نمودن را مخصوص خود کرد و
 و بدگری نسبت نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چه چیز است آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد قال گفت ابو ہاشم سمعتہ یقول
 شنیدم آنحضرت را که میگفت انما کیفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل اللہ نیست جز این نیست که بسندگی میکند ترا
 از جمع و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جهاد کنی وانی ارانی قد جمعیت بدرستی من می یا ختم و
 که تحقیق جمع کرده ام معنی انواع و اصناف اموال و شایار رواه احمد و الترمذی و ابن سنی و ابن ماجه ۴۰ و عن ام الدرداء
 قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابوالدرداء و از فضلاء صحابیات بود گفت که گفتم ابوالدرداء مالک لطلب
 کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال نمیکنی یعنی از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا از یاران خود
 و اللہ اعلم چنانکه طلب میکند فلان و فلان فقال انی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول انما یطلب و سوال نمی کنم
 که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبول میگفت ان اما کم عقبه کؤ و دا برستی که پیش شما عقبه سخت است که شوا
 است بر آمدن بران و عقبه بفتح عین و قاف جایی بر آمد بلند در کوه و مراد اینجا عقبیات آخرت است از موت و قبر و حشر و جهنم
 قیامت لا یجوز ما استقلون نمی توانند گذشت انان عقبه گران باران فاحب ان انخفت لملک العقبة پس دوست بدام

که پرسبک شوم برای آمدن آن راه سخت و دور و دراز ۲۰۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

قالوا لا يا رسول الله هیچ کسی نیست که بر آب رود و ترنگرد و پاپیهایی او قال گفت آنحضرت کذک صاحب الدنيا

لا یسلم من الذنوب یحیی دنیا و در سلامت نمی ماند از گناها ان البته هر که در دنیا افتاد و خطایا از وی سر برزور و

روایت کرد این دو حدیث را ابویحیی فی شعب الایمان ۲۰۹ و عن حمیر بن عقیب مرده اسم بلفظ تصغیر اول بحمیر یا

و ثانی بنون و فاتحی مخضرم است و دریافت زمان حیات آنحضرت را و اسلام آورد در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله

عنه قوفی سنه خمس و سبعین و هیل سنه ثمانین مسلما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت آنحضرت ما اوجی است

ان اجمع المال و حی فرستاده نشد بسوی من که جمع کنم و فراهم آرم مال را و اکنون من التاجرین و بشم از بازرگانان سو اگر آن

که مال جمع کنند و بران بفرایند و لکن اوجی الی ان هیچ بجز ربک و کن من الساجدین و اعبدریک حتی یا تیک الیقین و یسکن

و حی کرده شده است بسوی من که دائم اوقات را تسبیح و تحمید و عبادت مخصوصا نماز مشغول و مستغرق دارم و تا آخر اوقات

عمر بدان مشغول باشم و دیگر اوصفت و مجال اشتغال به تجارت و بیع و شرا و کارهای دنیا کجا باشد مگر آنکه بحکم ضرورت حیات دنیا

بقدر احتیاج بدان روی آرم و کار کنم و آن نیز چون مقرون بحسن نیت و اقامت حق عبودیت و ذکر و شهود در بوبیت است

عین عبادت رواه فی شرح السنه و ابویحیی فی الحلیه عن ابی سلمه ۲۱۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

من طلب الدنيا عدلا لا سیکه طلب کند دنیا و اموال و حساب آزار و وجه حلال استغفا فاعن سنه از جهت طلب پارسائی

و باز داشتن نفس از حرام و سوال کردن از مردم و سعی علی اهل و از جهت کسب و کار کردن بر اهل و همیال خود و تطفاعلی جاره

و از برای مهربانی کردن بر همه یا خود یعنی الصدیوم القیمه و وجه مثل القمر لیله البدر شمس می آید خدای تعالی را روز قیامت عالم

آنکه روی او مانند ماه است و شب چارده و من طلب الدنيا عدلا لا سکاثر افاخر انیا و سیکه طلب کند دنیا را بر وجه حلال

و حالیکه طلب زیادتی کند است در مال و نازنده است بر مردم مال و ریا کننده و نماینده بر مردم مال خود را یعنی اگر تصدق

نمیکند و می بخشند بر وجه ریاسید بد این را از جهت آن گفتیم که ریاد عبادت و امر خیر رود و در غیر آن پس نفس مال مغالطه

نه مراره لقی الله تعالی و هو علیه غضبان ملاقات میکند خدا را و حال آنکه وی تعالی بر وی خشمناک است عزیز من طلب

مال عدلا بقصد سکاثر و مفاخرت و مرارات این حال است و در طلب مال حرام چه حال خواهد بود رواه ابویحیی فی

شعب الایمان و ابویحیی فی الحلیه ۲۱۱ و عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان هذا الخیر خیر من ان

قلک انخر آن منافع فرمود آنحضرت این خیر یعنی مالهای کثیر خزینههاست که مر آن خزینهها را کلید است مهربان است

انه وجود خود مندان که خزینهها را بکشایند و بخشند قطوبی بعد جمله الله منقضا ما للخیر پس خوشی و خنکی با مردم نبوده و اگر گردانیده است

خدای تعالی او را کلید خیر یعنی سبب فتح باب نیکی و بخشش مال مخلوقا لا سبب بشلگی باب شرف و خیل و ویل بعد جمله الله منقضا ما

تک

کتاب مغلا قال فی و هلاک با و مبنده را که گردانیده است او را خدای تعالی کلید شر و سبب فتح باب آن و سبب عکس باب

خیر و راه ابن ماجه ۱۲۰۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذالم یبارک للعبد فی ما
چون برکت داده نشود بنده را در مال وی جمله فی المار و الطین میگردد آن مال را در آب و گل یعنی در بنا و عمارت بهمان

معنی که گذشت ۱۳۰۰ و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پرینهز کنید الففاق مال
حرام را در بنا یا خانه اساس الخراب زیرا که الففاق مال حرام در بنا یا بنیاد و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است

و ازین جا مفهوم میگردد که اگر از مال حلال صرف کنند موجب توبی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پرینهز کنید
از تکاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام همان بنیان است و معنی کلمه فی مثل آنکه گویند درین حلقه و در نظر

آهن است و حال آنکه حلقه عین و در نظر آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است و احتمال ارد
که خراب بنیان باشد یعنی بنا کردن اساس و بنیاد خرابی اوست که آخر خراب شدنی است چنانکه در حدیث آمده است که

للموت و ابنا الخراب کذا فی بعض اشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پرینهز کنید از ارتکاب حرام و معصیت و بنیان
یعنی بنای عمارت برای آن نکنید که در بنا بنشینید و فسق کنید و بالونندان صحبت دارید و بر بنای که در وی فسق کنند آخر خراب

گرد و نیز صورت دارد و الله اعلم و اهما روایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۱۲۰۰ و عن عایشه رضی
عنها عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الدنیا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست سدا و راه او در دنیا

فانی شدنی است و اقامت و خلد و وزنگانی خوش در وی ممکن نه پس هر که دنیا را خانه خود گرفت گویا نیست او را خانه
و همچنین قول او مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست مراد مال یعنی مقصود و از مال الففاق اوست و خیر است

و مرضیات الهی و چون در شهوات و لذات دنیا وی صرف کنند ضائع است و از حکم مالیت بیرونست پس گویا مال نیست
و در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که در دنیا را دار نتوان گفت و مال او را مال نتوان خواند از جهت فساد آن و مرجع آن

نیز معنی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در آخرت و مال کسی است که نیست
او را مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گردید و ممکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اندوخت بگمان بقا و خلود

چنانکه فرمود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحمیة الدنیا و اطمنوا بها و فرمود بحسب ان ماله اخلده او را در آخرت
خانه نباشد و فتنای نبود و لهما جمع من لا عقل له و از برای دنیا و بقا و تسع در آن جمع میکند مال کسی که نیست عقل مراد ایاالات

لما زانده است یعنی جمع میکند دنیا را کسیکه عقل ندارد و راه احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۱۲۰۰ و عن حذیفه قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی خطبته حذیفه میگردد که شنیدم آنحضرت را که می گفت در خطبه خود و انهم جماع الاثم

شراب خوردن جمع گناهان است یعنی همه گناهان در وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و لذت او را
امر انجاست خوانند و فی الصراح جماع الشیء بالکسر جمع چیزی و یقال انهم جماع الاثم و النساء جماع الشیطان زنان سب

در این کتاب

و آيات شکار شیطان اند و جابل جمع جباله بر وزن کتاب معنی مصیده یعنی آنچه بومی شکار کنند یعنی دام و حساب اینها
 راس کل خطیته و محبت دنیا سر بر گناه است چه از تکاب معاصی و مخطورات و شهوات که کنند به محبت دنیا کنند و محبت
 آخرت موجب از تکاب معصیت شود قال گفت حذیفه و سمعته یقول دشمنیم آنحضرت را که می گفت اخذوا لئلا تخرجوا
 اخرا من بعد پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی
 در ذکر و شهادت و جماعت و فضل و رتبت رواه رزین در وی البیهقی من فی شعب الایمان من حسن مرسل روایت
 کرد این تمام حدیث را چنانکه مذکور شد رزین در روایت کرد و بهیچ از جمله این حدیث در شعب الایمان از حسن بصری بطرز

در سال هجرت مقدار که حب الدنیا راس کل خطیته ۱۶۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اخوف
 ما اخوف علی امتی بدستی که پیشترین آنچه ترسیده شود از وی از آنچه می ترسم من بر است خود و چیز است الهوی طول الامل
 هو ای نفس و درازی امید و رزین فاما الهوی فیصد عن الحق اما هو ای نفس پس باز میدارد از حق و اما طول الامل نفسی
 الآخرة و اما درازی امید رزین پس فراموش میگردد اند آخرت را و هذه الدنیا مرتحلة ذابته و این دنیا کج کفنده رونده است
 و هذه الآخرة مرتحلة فادمته و این آخرت کج کفنده آینه است یعنی دنیا و مبدم میرود و دیگر زد و آخرت و مبدم می آید و از اینجا
 قنار دنیا گذشته آن زود تر مضموم مگر و در آخرت بجای خود باشد و دنیا بدان سو برویم آخرت میکند رو و تمام میگردد
 چه جای آنکه آخرت نیز از انسو بدین سوی آید و دنیا ازین سو بد انسو میرود و در میان راه تمام گردد و در کل واحدة منهما
 بنون و مر هر یکی از دنیا و آخرت را پسران یا یعنی تابع و محکوم فان استطعتم ان تاتوا من بنی الدنیا فافعلوا پس اگر بتوانید
 که نباشید از انبای دنیا و پسران وی بکنید آنرا یعنی کار بکنید که از پسری دنیا بر آید و تابع و طالب و محکوم آن نباشید
 فانکم الیوم فی دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا ای که خانه عمل و جای کار کردن است و للاحساب و حسابی نیست در دنیا عمل
 و انتم غدائی دار الآخرة و لا عمل و شما فردا در دار آخرتید که عمل نیست در وی بلکه جای حساب است رواه البیهقی فی شعب الایمان

۱۶۰ و عن علی رضی الله عنه قال ارتحلت الدنیا برة کوج کرده است دنیا در حالیکه پشت دهنده است ما را یعنی رونده است
 یعنی ذابته که در حدیث سابق مذکور است و ارتحلت الآخرة مقبله و کوج کرده است آخرت در حالی که روی آورنده است بهما و کل
 واحد منهما بنون فلو ان من انبار الآخرة و لا تاتوا من انبار الدنیا و بهر یک از آنها بنون اند پس بشید از انبار آخرت و نباشید
 از انبار دنیا فان الیوم عمل و للاحساب زیرا که امروز یعنی در دنیا عمل است و نیست حساب و غذا حساب و لا عمل و نسرده
 حساب است و نیست عمل رواه البخاری فی ترجمه باب روایت کرده است بخاری این حدیث را از علی رضی الله عنه در عنوان
 کتابی موقوف بر علی و از حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون است ۱۸۰ و عن عمر بن الخطاب

رضی الله علیه و آله و سلم خطب یومار و قیت از عمر بن العاص که آنحضرت خطبه خواند روزی فقال فی خطبته پس گفت
 و خطبه خود الا ان الدنیا عرض حاضر و انما و انما بکاه بشید بدستی که دنیا ستا نیست غیر ثابت حاضر طیبی گفته که عرض چیزی است
 و انما بکاه بشید بدستی که دنیا ستا نیست غیر ثابت حاضر طیبی گفته که عرض چیزی است

که ثبات ندارد و فی الصراح مال دنیا یا کل منه البر والفاجر و من خرد از وی نمیکند کار و بد کردار یعنی مومن و کافر فاسق و طریق
 همه از رزق دنیا نصیبی دارند الا وان الاخرة اهل صادق و انا و آگاه باشید بدستی که آخرت مدتی است معین عود
 صادق یعنی متحقق و ثابت و بعضی فیها ملک قادر و حکم میکند در آخرت بر بندگان باو شاه و انا الاوان است
 کلمه بجز آفریننده دنیا و آگاه باشید بدستی که خیر و خوبی همه بتمام جمیع اطراف و انواع خود در بهشت است الاوان
 است کلمه بجز آفریننده فی النار و انا و آگاه باشید بدستی که بدی و زشتی همه با انواع خود در دوزخ است الا فان عملوا و انهم
 من الله علی حذر آگاه باشید پس عمل کنید و حال آنکه شما از عذاب و حساب خدا بر بیمید یا عمل کنید و ترسان باشید
 که قبول آفریدانه و اعلموا انکم معرضون علی اعمالکم و بدانید که شما عرض کرده میشود بر عملهای خود عبارت محمول بر قلب است
 یعنی عملهای شما عرض کرده میشوند بر شما یا معنی این است که شما عرض کرده میشود بر حضرت پروردگار تعالی چنانکه عملهاست
 شماست من عملی متعال ذره خیر ایره و من عملی متعال ذره شر ایره پس هر که عمل میکند مقدار ذره نیکی می بیند جزای آنرا
 و هر که عمل میکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آنرا و راه الشافعی ۱۹۰ و عن شد او قال سمعت رسول الله شدا و بن
 که صحابی مشهور است گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول میگفت ایها الناس ان الدنيا عرض صاب
 یا کل منها البر و الفاجر و ان الاخرة و عد صادق حکم فیها ملک عادل قادر یحق فیها الحق و یطیل الباطل ثابت بیدار دان باد
 و اگر قادر حق را و نابود میکند و ائمه باطل را کوفت و ائمه انما الاخرة و لا تکتونوا من انما الدنيا بآنها از ابناء آخرت و بآنها
 از ابناء دنیا فان کل ام قبیها ولد با زیرا که هر مادر پروری میکند او را فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد پروری آخرت
 خواهد کرد و موافق آن عمل خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس پروری او خواهد نمود و کار برای او خواهد کرد ۲۰۰ و عن ابی
 الدرداء

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما طلعت الشمس الا و تحتها ملکان یبایان برنی آید آفتاب مگر آنکه هر دو
 پہلوی وی در فرشته اند که ندای کنند سیمان الخلاق می شنوند آفرید بار ایمنی می شنوند آن نزار آفرید با غیر القلمین
 بر حسن و حسن بخت ابتلا و ابتلاء قتلح اگر چه نذا با و میان می کنند و بگویند یا ایها الناس ای آدمیان بیا الی ربکم بیا
 بسوی پروردگار خود و بدانید که ماضی و کنونی خیر ماکثر و الهی زندگی که کم باشد کفایت کند بهتر است از زندگی که بسیار باشد
 و باز دار و از عبادت خدا اگر گویند این نذر برای تنبیه آدمیان است چون شنوند آنرا چگونه متنبیه شوند جوایش آن که
 کفایت میکند درین اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در چهار روایت کرد این دو حدیث را ابو نعیم فی الحلیة ۲۱۰ و عن

ابی هريرة سلغ به در روایت است از ابو هریره که میسرید باین حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در رفع میکند بسوی
 آنحضرت قال گفت ابو هریره او اذ مات ایت چون می میرد آدمی قالت الملائكة ما قدم میگویند فرشتگان چه چیز پیش
 فرستاد آن ایت از اعمال خیر و قال بنو آدم ما خلفت کسب میگویند فرزندان آدم چه چیز پس گذاشت از مال یعنی نظر ملائکه
 بر عمل است و نظر آدمیان بر مال رواه البیهقی فی شعب الایمان ۲۲۰ و عن ماکتان لقمان قال لا یسنه

روایت است از مالک که لقمان حکیم گفت هر چه خود را در موعظه یابی ای پسرک من آن الناس قد تطاول علیهم
 ما یوعدون بدستی که آدمیان به تحقیق در از اقا و بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده اند و هم ای الاخره مسلمانان
 پند بسیار و ایشان یعنی مردم بسوی آخرت نیز میروند و آنک بدستی که تو ای پسرک من قد استدرت الذی
 به تحقیق پشت داده و نیاراستدگنت ازان باز که پیدا شده است قبلت الاخره در وی آورده آخرت را یعنی
 روز اول که پیدا شده چون توبه بسوی آخرتی گوید نیارگذاشته و آن دلد اسیر الهیها و بدستی که برای و بجای که
 می کنی بسوی آن اقرب الیک من دار خراج منها نزدیک تر است بسوی تو از برای و بجای که بیرون می آئی
 ازان چه هر که از جای بر آید مردم و هر قدم از وی دوری افتد و هر چه توبه بهت بجانب آن نزدیک می آید مستقیم
 در میان است که مردم و هر روز آنرا قطع میکند و از وی نزدیک تر میگردد و روزی باشد که آن مسافت پرتسام
 فشتی گرد و در آن بسدر راه رزین ۶۲۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمر که گفته شد
 و پسیده شد مرغی خدراصلی الله علیه و آله وسلم ای الناس افضل کلامی از آدمیان بهت است قال گفت آن حضرت
 در جواب ایشان کل مخوم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخوم دل و راست گوزبان است استالوا
 گفتند صحابه صدوق اللسان تعرفه راست گوزبان می شناسم معنی آنرا که صیفت آنکه هرگز دروغ نگوید و زبانش
 جز بر راست نگوید و نما مخوم القلب صیفت معنی مخوم القلب قال فرمود و هو التقی التقی دل پاک و خالص دل
 چنانکه فرمود لا اثم علیه ولا بئی ولا اقل ولا حد نسبت به گناه و زبانه بروی و نه ستم کردن و از حد در گذشتن و نه غلبه
 غش و نه حد و اصل معنی خم سجا به رفته خاک و خاشاک است از زمین و پناه خم البیت و ائمه جار و
 خانه را و خامه بضم خاک رو به را گویند تواند که صحابه اصل معنی مخوم در لغت شناخته باشند زیرا که آنحضرت گاهی فقط
 می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی آنرا نمی دانستند
 چنانکه در حم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اصناف او به قلب و تعیین مراد ازان در نیافتند پس آنحضرت
 بیان کرد و این احتمال ظاهر است و الله اعلم و راه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان ۲۴۰ و عن ابن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اربع اذکن افیک چهار خصلت اند که چون یافته شوند در تو ای مخاطب فلا
 ما فانک الدنیا باک نیست بر تو و ضرر نیست ترا از فوت شدن و نابودن دنیا چون اصول نعم اخروی حاصل شد
 و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد ماده حصول ثواب آخرت و نعمتها می بهشت بهم رسید از قواست نعم دنیا و
 و شهوات و لذات آن چشم بلکه اگر باشد خلی و وحشتی در کارخانه جمعیت و حضور و کثافتی و ظلمتی بر جمال لطافت
 و نور عارض خواهد شد و مانا که فرمودن آنحضرت این را از برای تسلیه و تشفیه قلب سالکان است که ایشانرا
 گاهی بکلمت و طبیعت اتفاقی بجانب دنیا می اندازد آن چهار خصلت که در ام است خط انامه اول نگاه است

بکلمت

امانت در حقوق پروردگار و حقوق عباد و حق نفس و صدق حدیث دوم بر کسی در ضمن حسن خلیقه سوم نیک طبعی
 و درست نظر و بی چنانکه سابقا در معنی و خلیقه مستقیمه گذشته و عقده فی علمه چهارم پارسائی در قریه با چنان حساب
 و کفایت بقدر با احتیاج و عدم اکتار در اکل رواد احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۲۵۰ و عن مالک قال سئلت
 ابن قیل القمان حکیم روایت است از امام مالک رض که گفت رسید به است مرا که گفته شد مر لقمان حکیم را با بلغ بک
 نازی یعنی افضل چه چیز رسانیده است ترا این مرتبه را که می بینم ترا درین مرتبه از فضل قال گفت لقمان رسانیده است
 مرا باین مرتبه صدق الحدیث است گفتاری و او را الامانه داد ای امانت در حقوق و ترک مالا یعنی و گذاشتن کار
 که نمی خواهد مرا یعنی ضروری من نیست و مراد دران فائده نه و ازینجا گفته اند که حکمت است گفتاری و نیک گرداری
 رواد فی الموطار وایت کرد مالک این حکایت را در موطا فائده لقمان خواهر زاده ایوب پیغمبر است علیه السلام
 و بقولی ابن خالده وی و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح آنست که وی حکیم دینی بود و آورده اند که در
 هزار پیغمبر را خدمت کرد و طلبه نمود و از ابن عباس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و پادشاه نبود بنده سیاهی بود که
 گویند مسخر نیست حق تعالی او را برگزید و حکمت و قوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد ۲۶ و عن ابی هریر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تجتبی الاعمال می آید عملهای بندگان در حضرت خداوند متعال منجبت
 شوند برای ایشان و شفاعت کند ایشان را و آمدن اعمال یا بصور پروردگار تعالی است ایشان را در صورت جملیه
 چنانکه از بعضی احادیث و آثار مفهوم میگردد و یا قدرت الهی ثابت است بر آوردن اعراض و تکلم ساعتی ایشان یا
 کنایت است از اعتبار و استحضار وجود اعمال و انصاف بنده بدان فتحی الصلوة پس حاضر می آید نماز فبقول
 یارب انما الصلوة پس میگوید نماز ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدرگاه لطف تو تا شفاعت کنم بنده را
 با عتقاد قبولی و آبروی که در درگاه تو دارم که مرا استون دین خود خوانندی و در مقام عزت و قرب نشاندگی و خود
 ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر چون در دنیا ناهبی و نانی فسق و فجور بودم امروز نیز امید میدارم که مانع از
 و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی انک علی خیر بدستی که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و قلاحه
 و این توقف و تمهل است در قبول شفاعت وی با لطف و به و احسن مقال یعنی تر افضل و شرافتی هست و بجای
 خودی اما شفاعت کاری و صفتی دیگر است که اصل و بنامی تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیرت یعنی سلام
 چنانکه باید و اینچنانکه است که استخوان در مقام شفاعت مستحق آن ذاتی است جامع کمالات مشایخ جناب صمدیه
 در جامعیت چنانکه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که منظر ثمانه اسما و صفات الهی است عرشانه که هیچ پیغمبر
 فتح باب آن نتواند الا وی همچنین در اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث مشروح هرگز
 فتحی الصلوة پس می آید صدقه یعنی زکوة فبقول یارب انما الصلوة پس میگوید ای پروردگار من منم صدقه شفاعت

می گویم این بنده را او را بطف خود بنواختی و در شان من الصدقة تطهر غضب الرب فرمودی قبول پس بگوید
 پروردگار تعالی صدقه را چنانکه نماز را گفت آنکس علی حسب ثم تجزئ الصیام فیقول یا رب انا الصیام
 پستری باید در پیش بگوید یا رب منم روزه که مرا مخصوص بخبرای خاص که جز تو کسی آنرا نداند ساختی و هر که مرا
 دریافت حسرت من نگاهداشت مغفور کردی و وعده بدر آمدن بهشت نمودی فیقول پس پروردگار تعالی
 صوم را نیز بگوید آنکس علی خیر ثم تجزئ الاعمال علی ذلک پستری آید سایر اعمال برین وجه که مذکور شد بقول الله عزوجل
 انک علی خیر یعنی موقوف میسار و الله تعالی قبول شفاعت هر عمل را و اهل می کند در اجابت درخواست ایشان
 بالطف و جوهر ثم تجزئ الاسلام پستری آید اسلام که جامع اعمال خیر و مورد او امر و احکام است فیقول پس بگوید
 اسلام یا رب انت السلام و انا الاسلام پروردگار انا نام پاک تو سلام است یعنی سالم و منزله از جمیع نقائص
 آفات و سلامت بخشندگان از جمیع شدائد و مخافات و نعم اسلام که خاضع و خاشع و مطیع امر و منقاد حکم تو
 و فرمودی ان اندین عن الله الاسلام و اسلام بعد از جامعیت وی حسن ادای کرد که در باب شفاعت
 او خل و اتم است که ابتدا تعظیم و شنای الهی نمود چنانکه حضرت مصطفی اول شنای خاص پروردگار بگوید بعد از آن
 فتح باب شفاعت نماید و حضرت حق را سبحانه با اسم سلام خواند و بنده و مطیع آمد ازین جهت شفاعت و
 قبول افتاد و احتمال دارد که با سلام صفت رضا و تسلیم و ترک اختیار که اعلام مقامات اهل قرب و صطفاست
 مراد دارند چنانکه از صاحب مقام خلعت خرمید بدانند قال له رب باسلام قال اسلمت لرب العالمین بر تقدیر فیقول
 الله تعالی انک علی خیر چنانکه دیگر اعمال را گفت تا هم از اول ترجیح و تمکیم بر اقران لازم نیاید و آنها از درگاه
 رحمت و قبول نا امید و مخذول نگردند چه همه چه جز و چه کل غریق در نیای رحمت و شمول لطف و احسان اویند
 بعد از آن ترجیح کرد او را و بشارت داد بقبول شفاعت وی و فرمود بک الیوم آخذ و بک اعطی بحیث تو امر
 مواخذ می کند بندگان را و بوسیله تو میدهم ایشان را بخواه هر چه می خواهی قال الله تعالی فی کتابه من شیخ غیر السلام
 دنیا فلیقبل منه و هر که طلب کند جز دین اسلام دینی را پس هرگز قبول کرده نشود آن دین از آنس هو فی الآخرة
 من غیرین و پس از آنکه از زبان نبوت عین عایشه قانت کان لنا شرفیه تا شیل طیر بود ما را پرده که در وی تصویر پاک
 پرندگان بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا عایشه خولیه تغیروه این پرده را
 دور کن از میان فانی اذ رایته ذکر الت دنیا زیرا که من چون می بینم این را یاد می آورم شماع دنیا را که مقبوح و مذموم
 است نزدیک پروردگار تعالی و تقدس عزیز من چون یاد دنیا و دیدن آنچه یاد دهد از آن موجب قشوریش دل و تکدی
 صفای وقت مقربان است قیاس باید کرد نفس دنیا را که چه حال خواهد بود و عین ابی ایوب الانصاری
 قال جاز رجل اهل البنی آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال عظمی و او خبر گفت آن مرد با حضرت

پندوده مرا و کوتاه کن یعنی خوشتر و مختصر جامع بده فقال پس گفت آنحضرت اذ انت الی صلاتک فصل صلوة مؤتمره
 چون بگذاری نماز پس بگذار همچو نماز شخصی که وداع کنند و ترک دهند است ماسوی السدر از خلق و نفس و اقبال
 کن بجناب حق باخلاص و توکل و توجیه تام ممکن است که مراد تو و بیع حیات باشد یعنی گو یا که این آخر نماز است این وقت
 آخر اوقات عمر تو چنانکه در وصایای مشایخ آمده که طالب را باید که در هر نماز خود چنان تصور کند که این آخر نماز
 اوست چون چنین داند لابد بدوق و حضور و تسبیح خواهد گذارد و لا تکلم بکلام بعد از نماز خدا و گو سخنی که محتاج کردی
 بعد از خواهی ازان فردا است بجناب پروردگار است فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن
 بیاران و دوستان و سایر مسلمانان یعنی سخنی مگر که ازان پشیمان شوی و محتاج با عذر گردی و اجماع الایمان
 ایدی الناس و گرد آوری خود را و غم مصمم کن بر ناامیدی از چیزی که در دست آدمیان است و قطع طمع از ایشان

۲۶۰ - و عن معاذ بن جبل قال لما بعث رسول الله ﷺ که فرستاد معاذ را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

الی الین بسوی من بعدة قضا خرج مع رسول الله ﷺ و من آید بشایعت وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یوسیه

در حالیکه اندر زمی گفت آنحضرت او را و معاذ را کب و معاذ سوار بود و رسول الله ﷺ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و سلم پیشی تحت راحله پیاده میرفت زیر شتر سواری معاذ و در نیجا کمال عنایت و نهایت است ازان حضرت نشان

معاذ و تنبیه است که اگر امام برای بعضی حکام خود عنایت کند جهت اتم فرماید اولی و نسبت بکریان و نفاذ احکام

و سه فلما فرغ پس هر گاه که فارغ گشت آنحضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تقانی بعد

عامی بجز ابدستی که تو نزد یک است که در نیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعنک ان عمر سجدی بجز او قبری

و شاید که تو بگذری باین مسجد من و قبر من یکی معاذ پس بگریست معاذ و جفا فراق رسول الله ﷺ صلی الله علیه و آله و سلم

از جهت جرع و اندوه فراق آنحضرت جشع بفتحتین جرع کردن بر فراق محبوب کذا قال الطیبی و فی لاصحاح جشع غایب

آمدن حرص و سخت آرزو مند شدن ثم التفت فاقبل یو پیچو المذنبه پس گریسته و روی آورد آنحضرت بجناب

مدینه منوره فقال ان اولی الناس بی المتقون و فرمود و قریب ترین مردم من پر پیزگارانند من کافوا حیث کافوا

هر کسافی باشند و هر جا که باشند گو یا این وصیت و تسلیه است معاذ را که باید تقوی درزی و بر فراق ما غم نخورس

چون از متقیان باشی بصورت اگر چه جدا باشی یعنی با مانی و طیبی گفت که این تسلی است معاذ را بعد از خبر دادن او را

بر حلت خود یعنی چون باز آئی بمدینه اقتدا کن بمتصل ترین و قریب ترین مردم من که متقیانند و گفته اند که این کنایت است

از ابوبکر صدیق رضی که بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم از خلیفه شود چنانکه در حدیث حیر بن مطعم آمده که زنی آمد در

ملازمت آنحضرت و تکلم کرد در امر فرمود باز آئی وقت دیگر آن زن گفت اگر پیامم و ترا نیامد یا رسول الله ﷺ

کنم گو یا این کنایت از موت شریف آنحضرت که صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر بیایی و مرا نیایی نزد ابوبکر بسیار

اشارت بخلافت وی کرد و رضی الله عنه بعد از خود انتمی و در روی آوردن آنحضرت بجانب مدینه و این سخن فرمودن
تائیدی و استیجابی است باین معنی والا اگر مقصود توصیه و تسلیه معاذ بودی روی بمدینه آوردن برای چیست فایم
روی الاحادیث الاربعه آمده است که در این چهار حدیث را از حدیث ابی هریره تا این حدیث امام احمد رحمه الله علیه

۳۰۰ و سخن ابن سعد و قال تملأ رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را که من یرید الله ان یرید
بشرح صدره للاسلام پس هر که می خواهد خدا تعالی که راه نماید او را و بشناساند طریق حق را و توفیق دهد برای ایمان
کشاده می گرداند سینه او را از برای درآمدن مسلمانان و ایمان می آورد بی توقف و تردد و می برد تنگی سینه او را و این کتاب
ست از قابل گردانیدن نفس مر قبول حق را و همیا کردن آن برای حصول و جای گرفتن ایمان در روی مصطفی از کدورت
سنانی و ظلمت موانع و تخصیص صدر با تشریح و انفساخ از جهت بودن اوست محل قلب که منبع النور و قابل اسرار است

فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان النور اذا دخل الصدر الفصح بپرستی که چون نور در آید
سینه را می کشاید سینه را نقیص یا رسول الله بل اتمک من علم یعرف به آیات مر آن غالت را نشانی در ظاهر که
شناخته شود و بان نشان قال نعم فرمود آنحضرت آری آنرا اعلام است التجانی من دار الفرور و در بودن از دنیا که
محل فریب و مکر و خداع است و شیطان سبب آن مردم را فریب دهد و خداع کند و الا لانه الی دار الخلود و رجوع کردن
و بازگشتن بسوی آخرت که جای پیشگی است و الاستعداد للموت قبل نزوله و آمادگی کردن برای موت پیش از فرود آمدن
وی یعنی عملی کردن که بعد از موت بکار آید و سود کند ۳۱ و سخن ابی هریره و ابی خلا و نفتح خابره و تشدید لام
صحابی است و گفته اند که نام وی عبدالرحمن است این چنین است در اصحاب و در استیجاب گفته که مردی است از اصحاب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بخاری او را در کتب مجروده ذکر کرده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا را تم
احب لیطی زهدانی الدنیا و قلک منطلق چون بپنید بنده را که داده میشود او را بی غیبتی در دنیا و کم سخن و خاموشی
فاقر بوائمه پس نزدیک جوئید از ان بنده فانه یلقى الحسنة تشدید یافت زیرا که تعلیم کرده میشود و داده می شود
آن بنده را حکمت که عبارت است از تنگ کرداری و درست گفتاری و اوها البیعتی فی شعب الایمان ۳۶

باب فضل الفقراء و ما کان من عیسی صلی الله علیه و آله و سلم باب در بیان فضیلت فقرا
و بیان آنچه بود از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق فقر و کفالت بدانکه علما را اختلاف است
که فقیر صابر فاضل تر است یا فنی شاکر بعضی گویند که غنی شاکر فاضل تر است که از دست او خیرات و قربات بیشتر آید
و در حدیث نیز در شان اغنیاء آمده که آنحضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و چنانکه سابقا در باب ذکر
بعد الصلوة گذشت و اکثر بر آنند که فقیر افضل که حال شریف آنحضرت بران بود و احادیث باب همه دلائل آنند
و حق آنست که اختلاف در اینست و غناست مطلقا و وجه مختلف است و در حق خصوص گاهی صلاح کار

چ

در غنا بود و گاهی در فقر چنانکه در حدیث آمده که چون پروردگار تعالی را بر بنده لطف بود هر چه صلاح حال بود
 در آن باشد بر بدخواه فقر یا قنای و خواهی یا مرض و کذا لکن فی جمیع الصفات المتضادة والعدا اعلیٰ از حضرت
 غوث اشقلین شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه منقول است که از حضرت وی پرسیدند که فقیر صابر کفایت
 یا غنی شاکر فرمود فقیر شاکر از هر دو بهتر و درین کلام اشارت است بفضل فقر معنی فقر نعمتی است که بر این شکر با کفایت
 نبلیتی که بر آن صبر باید کرد و شیخ عالم عارف ولی مقتدی عبد الوهاب متقی از شیخ خود نقل میکند که تا اقرار سانی بر ایت
 فقر از فقر است دست ارادت از زمانه گرفت و گفت بگوئید نعمت افضل من العنا گفتیم الفقر افضل من نعمنا
 بعد از آن دست گرفت و مرید ساخت بعد از آن بدانکه بعضی در فقر و مسکین فرقی نهاده اند که فقیر آنکه مالک نعمت
 نبود و مسکین آنکه هیچ چیز نداشته باشد و بعضی بعکس آن گفته و مراد بفقیر اینها شامل فقر اوسا کین است و احادیثی که
 در باب مذکور گردیده بلفظ فقر آمده و بعضی بعنوان مسکین ۱۲۰

الفصل الاول - عن ابی هريرة قال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رب اشمث اغبر مرفوع بالابواب بسائر اولیة سوی گرد آلود را نده شده
 از درها از جهت غایت حقارت و چون از در آمدن مرفوع و مرفوع و با شد از حضور و در و در محافل و مجالس بپوشیدن
 اولی ممنوع خواهد بود و لو اشم علی العدا لاره اگر سوگند خورد بر خدا هر آینه رست گو میگردد اندوی تعالی او را در رست
 یعنی اگر چیزی از خدا در خواهد سوگند دهد بروی تعالی که البته بکند و بد بپوشد و سید به او را آنچه وی می خواهد در میکند
 دعای او را و رست گو میگردد او را و بعضی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگند خورد و بخدا وی تعالی میکند این
 فعل را یا سوگند بخورد که نمیکند رست گو میگردد اند الله تعالی او را درین سوگند وی کند آن فعل را یا نمیکند و اگر بپوشد
 آن فعل سوگند خورده نمیکند و این معنی ظاهر تر است و موافق است بحدیث انس بن النضر لا والله لا اکتفر شئینما چنانکه در باب

گذشت رواه مسلم ۲۰ و عن مصعب بن سعد بن ابی قاص است تابعی ثقه است این حدیث در
 حبان او را در کتاب الثقات آورده روایت میکند از پیشش و از علی و طلحه و ابن عمر و غیر جماعت سنه ثلث و ثانیه
 رای سعدان که فضلا علی من دونه گفت دهنست و گمان برد سعد که او را فضل است بر کسی که فرود او است از ضعفای مسلمانان
 و فقرای ایشان چون سعد را رضی الله عنه فضائل بود از شجاعت و کرم و سخاوت و گمان برد که نفع وی در اسلام نصرت
 و اعانت مسلمانان بیشتر است از دیگران که نه باین صفت اند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و
 سلم از برای دفع عیب و کبروی اهل تصرون و ترزقون الاضعفا کم آیا نصرت داده میشود شمار و دشمنان دین وقت در

کرده بشود و شمار از رزق مگر برکت فقر و ضعف که در میان شما اند رواه البخاری ۳۰ و عن اسامة بن زید قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت علی باب الجنة گفت آنحضرت ایستادم من بر در بهشت کمان عاتق من علیها
 المسکین پس بود بیشتر از آنها که در آمدند بهشت را مسکینان و اصحاب ائمه محبوبون و خداوندان نجات و دولت و عظمت

از ارباب مال و منصب محس کرده شده و موقوف داشته اند در عرصات از برای حساب غیر آن اصحاب کنار لیکن کافران
قد امر بهم الی النار تحقیق حکم کرده شده است ایشان را در آنده شده اند بسوی آتش یعنی مومنان و قسم اند محمودس

و غیر محبوس و مال همه ایشان بهشت است و کافران بیک قلم بدوزخ روند و منت علی باب النار فاذا اعمته من وظلها
النار و ایستادم بر دوزخ پس ناگاه اکثر از آنها که در آمده اند زمان آنکه متفق علیه ۴۰۰ و عن ابن عباس قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اطلعت فی ائمة مطلع شدم و نگر بستم و نامل کروم و درشت فرایت اکثر آنها
الفقرا پس دیدم بیشتر اهل آنرا فقرا و اطلعت فی النار فرایت اکثر آنها النسا مطلع شدم و نگر بستم و نامل کروم و درشت فرایت اکثر آنها

پس دیدم بیشتر اهل آنرا زمان متفق علیه ۴۰۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
ان فقرا المهاجرین سیقون الی انغیار یوم القيمة الی ائمة فقرای مهاجرین میشدستی میکنند تو نگر از روز قیامت بسوی

بهشت باربعین خریفا بچهل سال خریف نام زمان مشهورست مقابل بیع کنایت کرده شده بدان از سال زیرا که در
در سال یکبار بود و است در سال نزد عرب از خریف اعتبار کنند رواه مسلم ظاهر حدیث تخصیص این حکمست بفقرا مهاجرین

و ظاهر در آنست که مراد از انغیا نیز انغیا می باشد و فائده این در حدیث ابی هریره که در اول فصل ثانی بیاید معلوم
گردود ۶۰۰ و عن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری ابی شهوت مر جمل علی رسول الله گذشت

بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال لرجل عنده باس پس گفت آنحضرت مردی را که نزد وی نشسته بود ما را یک
بذا چیست رای تو چه گمان داری در حق این مرد که میگردد فقال پس گفت این مرد که آنحضرت حال آن مرد گذرنده را از دست

رسید بر جل بن اشتران الناس وی مردیست از بزرگان و توانگران آدمیان هذا و الله حری این مرد بجهت او گند نر او است
بانکه ان خطاب ان نلح اگر خوستگاری کند زنی را نکاح کرده شود بان زن وان شفع ان شفع و نر او است اگر در خوا

کند گناه یکی را قبول کرده شود در خواست وی قال گفت سهل بن سعد که راوی حدیثست فسکت رسول الله پس خاموش
ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثم مر جمل سپر گذشت مردی دیگر فقال له پس گفت آنحضرت مره بان مرد را که نزد

نشسته بود ما را یک فی هذا چه گمان میری در حق این مرد فقال پس گفت یا رسول الله مر جمل من فقرا المسلمین این مرد
از فقرای مسلمانان هذا حری ان خطاب ان لا یلح این مرد سزاوار ترست بانکه اگر خوستگاری کند نکاح کرده نشود

و ان لا یشفع و اگر شفاعت کند قبول کرده نشود شفاعت وی وان قال لا یسمع لقوله و اگر گوید سخنی گوش نهاده و
مرسخن او را قبول کرده نشود آن سخن از وی در تحقیق این مرد چیزی افزود و مبالغه نمود که در تعظیم مرد اول بگرد زیرا که حقارت

و نقص مردم در نفوس نبی نوع بحسب فصیح فہنت که در طبیعت ایشان نهاده اند بیشتر از آن است که عظمت و کمال ایشان
وزیان در تحقیق و ذم مردم بیشتر میگردد و از آنکه در تعظیم و مدح ایشان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هذا خیر این مرد

که تو او را چشم حقارت کم دیدی و تحقیق وی کردی بهترست من ملأ الارض مثل هذا از پرپی زمین مانند این مرد که تو او را
چشم

استودی و تطهیر نمودی یعنی با تمام روی زمین از ایشان این مرگستوده نزد تو برگردان یک مرگ کو سپید و در گمان تو بهتر
 و زیاده تر از آن در مرتبه فضیلت و علم از مثل الرجال تفاوتاً اذا ما منی عدالت بواحد متفق علیه . . . و عن
 قالت ما شیع آل محمد من خیر الشعیر یومین قتالین سیر نشد اهل بیت آنحضرت از زمان خود و روزی پیری حتی کفش سواد
 تا آنکه رفت از عالم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این گرسنگی ایشان اختیاری بود و ترک دنیا و لذات آن و
 قناعت بقوت لاموت و ایشا فقر او ساکنین و ترجیح حاجات مردم بر حاجت نفس طریقه متفق علیه . . . و عن سعید اب
 بضم با و فتح آن و گاهی کسب نیز آید منسوب بقبر یعنی موضع قبور سکنت میسر و وی و پدرش در مقبره کلبیت وی ابو سعید
 است و پدرش ابو سعید کلبیان و وی و پدرش هر دو تابعی اند و مردم از روی اختلاف است بعضی گفته اند صدوق است
 بعضی گفته لا باس به و بعضی گفته نه هست و عاقدی گفته که در کبر سن در عقل وی اختلاطی و اختلالی واقع شده هر چه از او
 پیش از اختلاط گرفته اند محبت است روایت میکند از پدرش و از ابوهریره و عایشه روایت کرده اند از وی بیست و هفت
 و احمد عن ابی هریره انه مر بقوم من ابیهیم شاة مصلیة روایت میکند سعید از ابوهریره بدستی که ابوهریره گذشت قبوی که
 پیش ایشان گویندی بود بریان فدوه قالی ان یا کل پس خوانند آن قوم ابوهریره را بطعام پس ابا آور و ابوهریره
 از خوردن آن طعام و قال و گفت و را عذر از نا خوردن خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الدنیا بیرون آمد آنحضرت
 از دنیا و لم شیع من خیر الشعیر و سیر شد از زمان خود چون حال آنحضرت این چنین بود خوردن بریان با اگر آن تا نوش می
 رواه البخاری . . . و عن انس رضی الله عنه انه مشی الی ابی سعید صلی الله علیه و آله و سلم خیر الشعیر و ابا له شاة روایت
 از انس که وی بر نزد آنحضرت نان جو و دونه پیاپی گذاشته و تغییر یافته را ابا له کسب سزه جوشش گذاشتی الصراخ و غیره
 و کسب نون بخار بر بجه و بن تغیر شده و فاسد گشته و تقدیر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم این نیز قول انس است که گفت
 و تحقیق کرد نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال بالمدینه زری که بود او را در مدینه بخند بودی نزد یهودی و آنند
 شعیر الا له و گرفت از آن یهودی پاره جو را برای اهل و عیال خود و لقد سمعت یقول بر اوی انس میگوید که شنیدم پس را
 که می گفت یا انس میگوید که شنیدم آنحضرت را که میفرمود ما سی عند کل محم شب نکر و نزد اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم
 صراع بود اصلاص حب پیمان گندم و نه پیمان دانه دیگر از دانه های غله یعنی هرگز شب نگاه نداشت برای خود و آن شنیده
 تسع نسوة و حال آنکه به تحقیق نزد آنحضرت نه زن بود و با وجود آن چیزی ذخیره نمیکرد و رواه البخاری این جا اسکالی می
 که در صحیح ثابت شده که آن حضرت برای نسیان وقت یکسایه یکجا داده و از او خار نموده جواب میگویند که این تا نهادن
 ذخیره در داخل حال که فقر بر حال ایشان غالب بود بعد از آن که دستی راه یافت قوت یکسال با ایشان یکجا داده
 و بعضی گویند که نسیان است که در کلام می آید که آل فلان میگویند و مراد همان فلان میدانند پس ذخیره ناکردن شب
 حال مخصوص آنحضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم که برای نفس شریف خود نمیکرد و اگر برای نسیان ذخیره کرد

منافات بان گزارده و عمر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا هو یصلح عمر کففت رضى
 در آیدم در آنحضرت ناگاه آنحضرت بر پهلو خوابید و هست علی بن ابی طالب بر بویاری بافته از برگ خرما یا شاخ مقشر است
 این بویاری بر سر بر خوابگاه انداخته بودند یا بر زمین افتاده بود و از بعضی عبارتها اینچنین مفهوم میگردد که همان سر
 را بچوبید نخل بافته بودند چنانکه چارپایها را بر میان می بافتند و رمال بضم را و کسر آن معنی مرمول معنی بافته شده
 و در قاصوس بضم را گفته لیس بیند و بنیه فراسش در حالیکه بود در میان بدن مبارک آنحضرت و میان رمال حصیر
 فراشی انگنده و در اثر الرمال بمنه تحقیق تاشیده کرده بود نقش حصیر در پهلو مبارک وی متکلیا علی و ساده من آدم تکلیف
 بر بالین از چرم که خشو با لیس آگنده آن پوست خرما بود یعنی و سا و در پر کرده شده و طیف کبیر لام و سکون یا چنانکه
 اغنیا به شبیه و مانند آن پر کنند فقر پوست خرما کوفته و نرم ساخته که پیشند قلت عمر می گوید گفتیم یا رسول الله و عاز
 هزار اظیوس علی استک تا فراخ گردانند خدای تعالی از نازق را بر است تو چون دیدم رضی الله عنه که آنحضرت نشست
 افتخار کرده و خود را باین حال میدارد و نظر کرد در حال ضعفی است که تاب فقرند از مدو طاعت نیارند کار ایشان
 دشوار گردد و مناسب بحال ضعف ایشان این دید که توجیه در کار ایشان کنند طبیعتی گفت که مقصود عمر طلب توسع
 در کار آنحضرت است و لیکن از جملات شان وی صلی الله علیه و آله وسلم نتوانست که برای وی ازین دنیای دنیا
 خبیثه طلب نماید چنانکه در روایت دیگر آمده که عمر آنحضرت را دید در خانه تاریک گرم حصیری افتاده و در گوشه های خانه
 نگاه کرد و چرم پاره دید و یکد و ظرف کهنه افتاده بگریست فرمود چرا می گرتی ای سپه خطاب بگویی گفت یا رسول ترا
 می بینم که رسول خدای باین حال افتاده و قیصر کسری در نماز و نیت اجدیش اما منی اول مناسب ترست قبول
 وی که گفت فان فارس و الروم قد وسع علیهم فارس و روم که نام قوم کسری و قیصر است به تحقیق فراخی کرده شده
 بر ایشان و هم لایعبدون الله و حال آنکه ایشان بپشتش نمی کنند خدای را فقال پس فرمود آنحضرت او فی ذلک
 یا ابن الخطاب آیا طلب میکنی توسع و ترفه و تنعم با در دنیا و درین مقامی تو ای سپه خطاب این ادوی دیگر است که
 عمر رضی الله عنه بنامش خطاب نکرد و نسبت پیش خوانده که صاحب عمد جاہلیت و غریب و رطله غفلت بود
 از نعیم آخرت چنانکه اهل جاہلیت بودند و توانند که یا ابن الخطاب متصل بکلام لاحق بود یعنی اولنگ قوم مجتسم
 طیباً تمهینی الحیوة الدنیا انما یعنی فارس و روم گویی اندک شتاب داده شده است برای ایشان غولی با اولاد شما
 ایشان در زندگانی دنیا یعنی در آخرت فقیر و خوار و خراب و در شکنجه باشند و فی روایتی اما رضی ان تکون لهم الدنیا
 و لنا الاخرة آیا رضی نیستی که باشد ما ایشان را دنیا و ما را آخرت متفق علیه ۱۱۰ و عمر ابی هریره قال بقدر حجت
 سبعین سن اصحاب الصفة ابو هریره میگوید که تحقیق دیدم بغتا و نفر از اصحاب صفه را با منم جل علیه و آله و است
 از ایشان عرضی که بروی چادری پوشیده که آنرا بالای جامه دیگر پوشیده و باشد در دوش میدا زد بلکه یک جامه

بج

بیشنداشت اما از راه یا ازاری که تیر بسته در بدن چسبیده و اما کسار یا کلیمی که در بر انداخته قدر بطوانی را عینا
 که تحقیق بر بسته بود و در گرو و نهامی خود و نهامی ما مبلغ نصف الساقین پس بعضی از ان از راه با کلیم یا چیزی بود که
 میرسد پدید بر دو ساق را و نهامی ما مبلغ الکعبین و بعضی از ان میرسد بر دوشتانگ را فیمه پدید پس گوی آورد
 از راه یا با کلیم را در حجب و یا در بعضی اوصاف شستن که ایشان تری عورت از جهت ناخوش داشتن آنکه دیده شود

از امام شریف حکام و اورا رواه البخاری ۱۰۰ و عتبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا نظر احدکم الى من
 فضل علیه فی المال و الخلق چون نظر کند یکی از شما بسوی کسیکه زیاده و او شده است آن کس را بروی در حال بصورت
 ظاهر و بدین آن کس سستی در شکر حق و غلبه بر حال وی روی دهد غلبتظر الی من هو افضل منه پس باید که نظر کند بسوی
 کسیکه آنکس است تر و کتر از دست تا شکر گوید و خوشندگردد و از مولی منعم متفق علیه و فی روایت مسلم و در روایتی از سلم
 این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انظر و الی من هو افضل منکم نظر کنید بسوی آن کسیکه
 آن کس پایان تر است در مرتبه از شما و الا تظروا الی من هو قویکم و نظرتی که بسوی آن کسی که آن کس بالای شما
 در مرتبه فمواجدر پس این نظر کردن بسوی پایان و نظر نکردن بسوی بالا نیز از ترست شمارا ان لا تزوروا نعمته العظیم
 تا خوردن شمارید نعمت خدا را که قایض است بر شما قاعده آنست که در دنیا نظر با دون خود کند و در دین بیاخوذ خوش

چنانچه در فصل ثانی بیاید ۱۰۳. **الفصل الثانی** عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 يدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء بحسب ما تم نعمت یوم می در آید فقیران بهشت را پیش از توانگران بپانصد سال
 که نیز درست از روزیکه زود پروردگار است و آن هزار سال است رواه الترمذی درین حدیث فقرا و اغنیاء مطلق آن
 و تعقیب بهاجران نیافته چنانکه در فصل اول از حدیث عبد الله بن عمر آمده و باین وجه مرتفع گردد و اشکال بآنکه در میان
 این دو حدیث منافات است زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم فقرا بر اغنیاء بجهل سال است و ازین حدیث
 بپانصد سال چون اغنیاء مهاجرین از فضلا و اکابر صحابه اند بلکه بعضی از ایشان فاضلترند از فقرا لیکن این خاصیتی است
 مخصوص بفقرا است تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر مهاجرین و بعضی گفته اند که تقدم بجهل سال فقرا است که در شان

میلی در غنبتی بدینا باشد و پانصد زبده فقر است و الله اعلم ۰۲۰ و عن انس ان انبی صلی الله علیه و آله وسلم قال
 اللهم اجینئ مسکینا و اتقنی مسکینا و احشرنی فی مرة المساکین خداوند ازنده دار مرا مسکین و میران مرا مسکین و بر آنگیز مرا در گروه
 مسکینان فقالت عائشه لم یس پرسید عائشه برای چه طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست قال گفت آنحضرت
 در جواب عائشه انهم ینزلون الجنة قبل اغنیاء هم با رعبین خریفان زیرا که ایشان یعنی فقرا و مسکین می در آید بهشت را
 پیش از اغنیاء بجهل سال ازینجا این توهم میشود که مگر فقر پیش از اغنیاء بهشت در آید اگر چه پیغمبران باشند غالباً مقصود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مجر و انظار فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خود است بر انبیا خوف تاخوری بر فقر غنیان

از انبیا که فقرانند خوف تا فرخ و از فقرای غیر انبیا فافهم بعد ازان وصیت کرد عایشه را بر رعایت حال فقرا و محبت ایشان
 و فرمود یا عایشه لا تردی المسکین ای عایشه مگردان مسکین را چیزی نا داده و احسان و سامح کن او را و بگویش ترا و اگر چه
 پانیمه خراب باشد یعنی بانکه چیزی یا عایشه اجبی المساکین و قریمیم ای عایشه دوست دار همه مسکینان را و نزدیک کن
 بخود و آنکه بر تو آید بسوال فان الله یقرکب یوم القیمه زیرا که خدای تعالی نزدیک میگردد آنرا بخود و روز قیامت یعنی چون
 دوست داری تو مسکینان را و نزدیک گردانی بخود ایشان را دوست دارد و ترا خدای تعالی نزدیک گرداند ترا بخود

رواه روایت کرد این حدیث را تمام خیا نچه مذکور شد الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و روی و روایت کرد این
 ماجه عن ابی سعید الی قوله فی زمره المساکین تا قول وی فی زمره المساکین و سوال و جواب عایشه و بانی حدیث در حدیث
 ابن ماجه نیست . . . و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انبونی فی ضعفکم گفت آنحضرت
 طلب کنید مرا در ضعیفان فقیران خود در رعایت حقوق و نگاهداشت خاطر که من با ایشانم همان همیشه و بن در بعضی
 اوقات یعنی با گرامی بگویند ای جانمی یا بنده چنانکه در حدیث قدسی آمد که من نیز چنانکه دلائم با طلب کنید رضای
 ما را در ضایع ایشان و مال هر دو معنی یکی است فانما ترزقون او تنصرون یعنی آنکه زیرا که رزق داده می شود
 شما یا پاری داده نمی شود مگر بیکت ضعیفان در میان شما اند پس شناسید حق فضیلت ضعیفان را و شناسید که گویند نعمت وجود
 ایشان را و او برای شک را وی است که لفظ حدیث ترزقون است یا تنصرون و اولی آنست که معنی داد بود چنانکه

از حدیث مصعب بن سعد که در فصل اول گذشت معلوم شد رواه ابو داود . . . و عن ائمه بن خالد بن عبد الله
 بن اسید بن فتح بن هزله و کسرین تابعی ثقة است روایت می کند از ابن عمر روایت میکنند از وی زهری و جامعه ذکر کرده است
 احد این سعد بن طلحه بن ثماله از اهل مکة و معنی گفت تابعی مدنی ثقة است مات سنه ثمانین عن النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم انه کان یفتح بعضا لیک المهاجرین بود آنحضرت که طلب فتح و نصرت میکرد از جناب حق عز و علا بفقیران در ایشان
 مهاجرین و در دعای گفت اللهم انصرنا بفقرا المهاجرین و بعضا لیک جمع صلوات بضم صاد و سکون عین در پیش صلوات
 و در پیش شده و صلوات در پیش ساخت او را و این غایت فضل و مزید برکت است که در ایشان تقیبه از آنکه سید عالم
 صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را اثبات میکرد بدان و مخصوص و شرف میداشت که برکت ایشان طلب نصرت
 و شایان چه عیب گریزانند که در او را در شرح است . . . و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

لا تغبطن فاجرا بنه رشک منبر و غبطه من فاسق را نعمت دنیاوی که دارد فانی لا تدری ما هو الاق بعد موته زیرا که
 تو میدانی و در دنیا بی که چه چیز پیش آید است وی یا چه چیز پیش آید است او را بعد از مرگ وی ان که عند الله قاتلا
 لایوت بدرستی که مرفا جز از خود کشنده است یعنی عذاب کننده است که نمی میرد و فانی نیست که در آن عذاب کشنده
 یعنی انسانی خواهد آنحضرت از قاتل که نمی میرد و آتش دوزخ را و این تفسیر از روای ابو هریره است که نام او عبد الله

بن ابی مریم است رواه فی شرح السنه ۶۰۰ و عن عبد اللہ بن عمر و قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الذی
 یسجن المؤمن کسنته دنیا زندان سلمان و قحط سال اوست کہ در شدت و محنت میباشد هر چند تا نزد محنت دنیا و را
 میسر گردد اما نسبت آنچه او را در آخت نماید اندک حکم زندان و قحط دارد و یا مراد آنست کہ وی همیشه خود را در
 ریاضت و مجاہدہ میدارد و طاعت و عبادت تنہا در فرزند خود را ہمیدہد و ہمیشہ شوق دارد کہ ازین محنت آب
 خلاص گردد و بدرود و اوذا فارق الدنیا فارق السجن و السنه و قتی کہ بگذارد دنیا را و بعد اگر دوازوی گوید بگذارد
 زندان و قحط را بہمین قیاس معنی قوتی وی کہ در بعضی روایات آمدہ خبۃ الکافر نیز معلوم گردد و رواہ فی شرح السنه
 ۶۰۰ و عن قتادہ بن النعمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انما احب اللہ عبدہ و احب اللہ
 قتادہ بن النعمان کہ صحابی بدری است کہ آنحضرت گفت چون دوست میدارد اللہ تعالی بندہ خود را حماہ الذی
 منع میکند او را دنیا را و پرہیزی فرماید او را ازان تا از وی تعالی دور نشود و بغیر وی مشغول نگردد و یا تا ہلاک نشود و بوجہ
 قطعیت نیز در این معنی مناسب ترست بقول وی کہ فرمود کما یظن احدکم سحی سقیمہ المار حیا تکہ میگردوی از شما کس
 میکند و پرہیز نماید بیمار خود را از آب مراد بیماری است کہ آب او را زیان دارد چنانکہ مستسقی مثلار و اہ اسد
 و الترمذی ۶۰۰ و عن مسود بن لبید فتح لام و کسر بامد فی انصاری اشہلی ولادت او در زمان شریف آنحضرت بود
 بخاری گفته کہ مراد صحبت است و ذکر کردہ است او را مسلم و طبقہ ثانیہ از تابعین و ابن عبد البر گفته صداب قول بخاری
 است و اثبات کردہ است مراد صحبت ان انسبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انما احب اللہ عبدہ و احب اللہ عبدہ
 و و چیز است کہ ناخوش دارد و آنها آدمی کبرہ الموت یکی ازان و و چیز مردن است کہ ناخوش دارد و ازا اگر چه بخت
 و بلائی مبتلا گردد و الموت خیر للمؤمن من البخت و حال آنکہ موت بہترست مرسلان را از فتنہ کہ گرفتاری بکفر و بصیبت
 و اگر اہ جباران است براز تکاب نامشروعات و مانند آن از مکر و بات دین زندگی برای آن خوب است کہ طاعت
 کند و بر قدم استقامت ثابت مانند ایمان بسلامت برندی سلامت ایمان زندگی بچہ کار آید و در صورت اگر
 اگر چہ دل برقرار خود باشد اما بزبان گذرانیدن چیزی کہ لایق و مناسب دین نیست نیز فتنہ است نعم اگر فتنہ و ابتلا
 دنیا باشد و شدت و محنت نفس بوسبب کفارت ذنوب برفع درجات است و مرگ خواستن بخت این درست نبود و بکرہ
 فتنہ المال خصلت دوم کمی مال و فقیری است کہ آنرا نیز بکلم نفس و طبیعت آدمی ناخوش دارد و فتنہ المال اقل الحساب
 و کمی مال کمترست مر حساب را یعنی بہترست مرسلان را و باید کہ خوشتر باشد نزد وی زیرا کہ وی کمترست برای حساب
 آنحضرت و شدت و محنت کہ بخت آن برسد سہل است عزیز من اینها ہر فرع ایمان است ہر کہ ایمان بلفتنہ شارب
 درست دارد و یقین داند کہ آنچه وی فرمود معنی است و اگر عقل سلیم دارد و تجربہ صافی در دنیا نیز در یاد کہ کمترست مال و
 گرفتاری و دولت و خواری و رگر و آوردن آن و نگاہ داشتن و تعلق بدان کمی کشد از محنت فقر کم نیست

و مجری و بی تعلقی و عزت و علم و همت که در ترک آن و قناعت بحفاف و ما محتاج است از زکای نفس و صفای اوست
 در ماه احمد ۹۰۰ و عن عبد الله بن مفضل بنضم میم و فتح غنیمت و تشدید فاصحای مشهور است از اصحاب شمس
 ساکن شد بدین بعد از آن تحول کرد و بعبره و حدیث شنید از وی حسن بصری و ابن العالیه قال جابر بن ابی انبی گفت کرد
 بمحضت پیغمبر آید صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی ارجحک پس گفت آن مرد آنحضرت را بدستی من دوست میدارم ترا
 قال انظر ما تقول گفت آنحضرت آن مرد را بچو که چه میگوئی و نامل کن که این دعوی گوئی گفتم بس غنیمت و استخوان
 درین مقام و شوارست فقال و الله انی لا احبک پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تر و تاکید تر گفت بخدا سوگند بدوستی
 درستی بر آئینه دوست میدارم ترا مثل مرآت که در کفایت این سخن را احتمال دارد که سه مرتب با کرات اولی باشد که گفت
 انی احبک چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آنحضرت نظر ما تقول سه بار دیگر گفته باشد و الله انی لا احبک
 قال ان کننت صادقاً فقلت آنحضرت اگر هستی تو ای مرد درین دعوی صادق فاعده لطفه تحفا فایس آماده کن برای تقریب استخوان
 بجمادات بکس تا و سکون جیم سلاحی که پوشند بر سپان زرد جنگ تا از زخم دشمن در امان باشند چنانکه زره مسوار را کذافی احوال
 و در قاموس گفته بجمادات حرب که پوشند از اسب و آدمی تا نگاهدارد او را در جنگ و این کنایت از صبر است که از آن
 فقت نگاهدارد و هلاک نگردد در در طره جزع و سخط نیکنند لفظت اسرع الی من یجینی بر آئینه فقر شتاب ترست و زود رسنده ترست
 بسوی سیکه دوست میدارد مرا من اسیل الی انتهاه از شتاب رسیدن سل انجامی که نهایت رسیدن وی با نجات میل آب
 بسید روان شونده یعنی دوست دارند مرا البیه محنت فقر رسید و حقیقت دولت و سعادت اوست اما بس صوبت
 رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ازینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بے اختیار فقر و سلوک
 طریق آن نارس است و دروغ است و حقیقت اتباع و موافقت لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه
 شعرا ان المحبان بحیب بطیع و لیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و ماهیت محبت انجذاب باطن و دوستی
 قلب بحسن و استخوان ذات و صفات محبوب و خوبی و تمکلی و شاملی اوست که او را از همه خوب می بیند و خوبسید اند و خوب
 می اندیشد اما در مرتبه عمل و اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با تبعی گردد و اعلی و اکمل بود ایمان

ارزقنا و لا تلغوه فان یحب الله ورسوله محبت آنست ۱۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لقد اختلفت بضم همزه و کسر خالصین حکم از اخافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله از جهت اظهار
 وین خدا و دعوت خلق بدان و ما یخاف الله و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کس با من و بودم من تنها در آغاز کار وین و انما
 آن و هیچ کس با من نبود و لقد اودیت فی الله و هر آینه تحقیق ایذا کرده شد او را ترسانیده شده ام در دین ما بودی چه شد
 و ایذا کرده شد هیچ کس با من بهمان معنی که در اینجا آمده گفته شد که اقال الطیبی و این معنی صحیح است ولیکن ظاهر آنست که
 معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده شد هیچ کس ازینجا چنانچه من ترسانیده شده ام و ایذا کرده شده ام

درستی

در دین و دنیا که در حدیث دیگر آمده ما او وی لی مثل ما او دیت زیرا که اینها تازی بر اندازد
قدر و مرتبه مردست چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از همه عالی تر و صدق و حقیقت وی با هر
و حص و خواشش وی بر ایمان و اهتدای است بیشتر از همه است ایضا می او بزرگ گفته عظیم و تازی وی از آن بیشتر است
بعد از آن بیان شدت فقر که او می و منصب محبت بقصد ارشاد و تعلیم است بیان فرموده بقول خود
است علی ثلثون من بین لیلته و یوم و تحقیق می آمد و میگذاشت برین شبی روزه کتوالی و مالی و بلال حال آنکه نسبت
نمودند و مر بلال را طعام با کله ذکب خوردنی که بخورد و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ جنس از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد
نیز نبود چه جای آدمی الا شی یواریه البطلال مگر چیزی قلیل حقیر که می پوشید و پنهان میکرد و آنرا قبل بلال معلوم است که
در نعل آدمی چه می گنجد باز آنچنانکه در نعل نیز پیدا نشود و بیرون نماید رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را از نزدی
و قال گفت ترمذی و معنی هذا الحدیث حدیث شرح الغنی و مراد و صدق این حدیث در هنگامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بار جاسن کلمه که سخته از کله و وجه بلال و بود با آن حضرت بلال اما کان مع بلال من الطعام نبود و با بلال
از جنس خوردنی با نعل تحت البطله الا آنقدر که بر میداشت در نعل خود و از آنچه گفت که با وی بلال بود معلوم شد که این
قصه در هجرت از کله بدین نبود و غالباً در آن هنگام است که چون ابو طالب وفات کرد و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدایم
نیز وفات یافت و این سال را عام الحزن گویند ابتلا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال
دوم از نبوت پیاده از کله لطائف رفت و زید بن حارثه با وی بود پس از اهل طائف مساعدتی ندید و موافقتی نیافت
و غلامان و بچه دوان خود را اعزاز کردند تا آنحضرت را ایذا نمودند و پشتمای مبارک او را سنگها زدند و لعین او را خون آلوده
ساختند و خون از زخمهای سنگ آنحضرت بر زمین می افتاد و هر دو بازوی او را گرفته برنجیر انداختند و خون میرفت و چون
میرفت باز سنگ ریز میگردند و خنده میکردند و زید بن حارثه خود را سپهر آنحضرت می ساخت تا سر وی تمام شکست
مخرج شد پس پروردگار تعالی ابری فرستاد تا او را سایه کرد پس جبرئیل آمد و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا و آنچه
بد کردند بر تو و ملک جبال را حکم کرد که اگر فرمائی این قوم را بپلاک کنم و هر دو کوه خشین را که در میان آن آبادان است
در هم زخم و ایشان را در میان آن کسپ گردانم فرمود و امید دارم که از اصلاب ایشان کسی بر آید که پروردگار را بپوشد
پسند و در آخر این حدیث قصه است که در کتب سیر مذکور است و در شرح سفر السعادت نیز از آن چیزی گفته اند که در
ذکر بلال درین قصه ندیدیم آنکه مذکور است زید بن حارثه است و الله اعلم . . . و عن ابی طلحه قال شکونانی رسول الله صلی
علیه و آله و سلم اجمع ابو طلحه انصاری که از مشایخ صحابه است و شوهر مادر انس است گفت شکایت کردیم ما بسوی آنحضرت
که سنگی را فروختن ما عن بطوننا من حجر جبرئیل برده شستیم و کشادیم از شکمهای خود سنگی یعنی هر که اسم سنگی از سینه خود کشاد
و نبود و فرج رسول الله پس برداشت و کشاد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بطوننا من حجر جبرئیل از سینه خود و سنگ